

کود، درخت، قله‌ها

«جوشاندن چشمه دانش در درون»، «رسیدن به قله‌های علم و دانش»، «عبور از مرزهای دانش در مهم‌ترین رشته‌ها» و «انقلاب علمی»، چهار عبارت مندرج در گام دوم ذیل توصیه‌های حول علم و فناوری هستند. علی‌رغم توضیحات روشن رهبر انقلاب در دیدارهای مختلف با اساتید دانشگاه‌ها، دانشجویان، فضایی حوزه و طلاب حول موضوع علم، دانش و فناوری باز ابهاماتی حول مقصود رهبر از این عبارات باقی مانده بود. منظور از قله‌های دانش، درون همین پارادایم علمی غربی است یا غیر آن؟ شاگردی از غرب تا چه حد؟ عبور از مرزهای دانش، چگونه؟ با تغییر مبانی یا درون همین مبانی غربی؟ منظور رهبر از انقلاب علمی که سنگ بنای آن گذارده شده و شهدایی چون شهدای هسته‌ای تقدیم کرده چیست؟ حول این موضوعات با آقای امیرحسین صنایعی دانشجوی دکتری فیزیک دانشگاه شهید بهشتی به بحث نشستیم که در ادامه چکیده‌ای از مباحث مطرح شده در این جلسه توسط ایشان تقدیم می‌شود.

۱ علم تولید می‌شود، نه کشف

پیش از هر چیز، باید به این جمله در ابتدای بیانیه گام دوم توجه داشت:

جمهوری اسلامی، متحجر و در برابر پدیده‌ها و موقعیتهای نو به نو، فاقد احساس و ادراک نیست، اما به اصول خود بشدت پایبند و به مرزبندی‌های خود با رقیبان و دشمنان بشدت حساس است. **بیانیه گام دوم**

این جمله را در ادامه بحث باید مد نظر داشت و در سایه آن بحث‌هایی را که در پیش می‌آید، فهمید.

رهبر انقلاب در دیدار سوم خرداد ۹۷ بحثی حول موضوع علم و شاگردی آن از غرب مطرح می‌کنند و در آن دیدار می‌فرمایند:

یکی از مصداقهای روشن این است که ما رویکرد مصرف‌کنندگی علم را تبدیل کنیم به رویکرد تولید علم. تا کی باید ما بنشینیم مصرف‌کننده علم دیگران باشیم؟ بنده با یاد گرفتن علم از دیگران هیچ مخالف نیستم؛ این را بارها گفته‌ام و همه هم میدانند؛ گفتم ما ننگمان نمیکند که از آن کسی که دارای علم است یاد بگیریم و شاگردی کنیم، اما شاگردی یک حرف است، تقلید یک حرف دیگر است! تا کی دنباله‌رو علم این‌وآن باشیم؟ چرا در زمینه‌ی علوم انسانی وقتی گفته میشود که بنشینیم فکر کنیم و علوم انسانی اسلامی را پیدا کنیم، یک عده‌ای فوراً برمی‌آشوبند که «آقا! علم است»؟ علم است؟ در علوم تجربی که علم بودنش و نتایجش قابل آزمایش در آزمایشگاه است، این همه غلط بودن یافته‌های علمی روز به روز دارد اثبات میشود، آن وقت شما در علوم انسانی توقع دارید/ غلط نباشد؟ در اقتصاد چقدر حرفهای متعارض و متضاد وجود دارد! در مدیریت، در مسائل گوناگون علوم انسانی، در فلسفه، این همه حرفهای متعارض وجود دارد؛ کدام علم؟ علم آن چیزی است که شما به آن دست پیدا کنید،... باید دنبال این باشیم که ما تولید علم بکنیم. **بیانات در دیدار جمعی از استادان، نخبگان و پژوهشگران دانشگاه‌ها؛ ۳ خرداد ۱۳۹۷**

نکته اول، تاکید من در این متن روی عبارت تولید علم است و تأمل مهمی روی این عبارت وجود دارد. دو نگاه به علم هست؛ یکی نگاه کشفی و دیگری تولیدی. نگاه کشفی به علم معتقد است علم واقعی است که وجود دارد و انسان باید آن را بیابد و کشف کند؛ مثل حقیقتی که پشت پرده است ما با کنار زدن آن، آن را می‌یابیم. نگاه دیگر علم را ساختنی می‌داند و معتقد است علم تولید می‌شود و نگاه و جهت ما در آن موثر است. تفاوت این دو نگاه مانند این است که قائل باشیم یک مجسمه درون یک سنگ وجود دارد و ما باید آن را بیرون بکشیم یا نه، این ماییم که سنگ را می‌تراشیم و مجسمه‌ای که می‌خواهیم می‌سازیم. اگر نگاه کشفی بود، شاگردی و یا تقلید چندان شاید مذموم نمی‌بود و توصیه به شاگرد نماندن معنا نمی‌داشت.

نکته دوم، قائل بودن به آنکه ما باید علم خود را با مبانی خودمان که با مبانی غربی متفاوت است تولید کنیم، به معنای غلط بودن و باطل محض بودن آن چه غرب دارد نیست. آن چه در دست غرب است، از جنس جهل نیست که تماماً عدمی باشد، که اگر عدمی بود دیگر نمی‌بود، در حالی که هست و از جهاتی وجودی است. اما تفاوت آن با آنچه می‌خواهیم، مانند تفاوت کربن در گرافیت و الماس است؛ تفاوت در عدم و وجود نیست، در آرایش آن کربن‌هاست. آرایش متفاوت کربن‌هاست که دو پدیده متفاوت با نتایج و کاربرد متفاوت می‌سازد. علم غربی (غرب به معنای ایدئولوژیک آن) در این تخصیص دادن‌ها دارد جهت آن پدیده را تغییر می‌دهد.

قائل نیستیم که آن چه غرب علم می‌نامد مطلقاً غلط است؛ مطلقاً غلط اصلاً پا به عرصه وجود نمی‌تواند گذارد و از این رو قائلیم رگه‌هایی از حقانیت در آن هست. پس، آنچه علم می‌نامند قابل استفاده هست به دو معنا: یکی از جهت اضطرار و ابتلا، به حکم اکل میتة. دیگر به معنای قابل استفاده بودن در صورت مستحیل شدن و تغییر آن. آیت الله میرباقری مثال نغزی در این باره دارند؛ یک کود داریم، یک سیب و یک درخت که آن کود را استفاده می‌کند و سیب می‌دهد. کود آنی نیست که ما محصول می‌نامیم و می‌خواهیم، اما نه تنها مطلقاً غیرقابل استفاده نیست که درختی می‌تواند آن را به نحوی تغییر دهد تا همان چه مد نظر است به دست آید.

با این نگاه، اجزای غرب را نمی‌توانی بی‌ری و کنار هم بچسبانی؛ چرخ موتور را برداری و برای سمند بگذاری یا کود را بگیری و سر سفره بیاوری. علم غربی در نسبت با جامعه آن، فلسفه آن، تاریخ آن و دیگر مظاهر هویت آن است و تا این‌ها در نسبت همند، با بریدن و چسباندن مقصود ما را برآورده نمی‌کنند؛ مگر آن که نسبت را از آن بگیریم تا کارآمدی مد نظر را به دست آوریم. مثلاً، در غرب مسجد هست، اسلام هم هست. در اسلام، مسجد محور است در معماری شهر و اسلام ایدئولوژی مادر و حاکم بر سایر باور‌هاست؛ همین‌ها اما در غرب منحل شده در سرمایه‌داریند و اینگونه چون نسبتشان تغییر کرده، حضور دارند.

۲ مبنا در علم جریان دارد

بیانات مهم دیگر مربوط به دیدار با محققان علوم شناختی است:

و سعی هم بکنید این علوم حسّاس که با ذهن و فکر و استدلال و تصمیم و معرفت و مانند اینها ارتباط پیدا میکند، موجب گمراهی جوانها نشود؛ حواستان باشد! جوری حرکت بکنید، با مبانی حرکت بکنید که همان طور که در اول صحبت عرض کردم و در آغاز این برنامه هم آقای دکتر خرازی نوشته بودند از قول امیرالمؤمنین، آشنایی با این علوم و وارد شدن در این عرصه ما را با خدا بیشتر آشنا کند، جوانهای ما را با توحید و با معرفت الهی بیشتر آشنا کند؛ سعی تان این باشد.

در ابتدای همین دیدار نیز فرموده بودند:

این خصوصیات که در ارتباطات مغزی وجود دارد، این پیچیدگی عجیب و عظیم، این نظمی که بر این مجموعه حاکم است، هر دلی را، هر انسانی را که «مَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ» - کسی که دل دارد - به خدا نزدیک میکند. باید خدا را شکر کنیم که این پیشرفتهای بشری، ما را به معرفت الهی نزدیکتر میکند؛ الحمد لله رب العالمین. **دیدار م. سنولان و محققان ستاد توسعه علوم شناختی با رهبران انقلاب؛**

۳ بهمن ۱۳۹۷

نکته، جهت دادن حرکت علمی بر اساس مبنا است. اگر علوم ذاتاً ما را با خدا آشنا می‌کرد، این توصیه بی‌معنی بود. علوم انعطافی دارند که جهت‌گیری ما و مبنای ما در آن حضور دارد. علم پدیده‌ای ایستا نیست و جریان دارد. حرکت علمی صرف تحقیق و مشاهده یک پدیده ایستا نیست؛ مبنای ما، جهت ما، هدف ما، انتخاب حوزه تحقیق ماست که به علم تحقق می‌بخشد، آن را می‌سازد، به آن جهت می‌دهد و آن را به جریان می‌اندازد. اگر علم پدیده‌ای ایستا و مشخص بود مبنا به آن شکل دیگر در آن اهمیت نمی‌یافت.

۳ صحت علم در نسبت با مبانی است

بحث نیازمند توجه دیگر، بیانات سال ۸۴ در دیدار با دانشجویان دانشگاه امام صادق علیه السلام است:

امروز غریبها یک منطقه‌ی ممنوعه‌ای در زمینه‌ی علوم انسانی به وجود آورده‌اند؛ در همه‌ی بخش‌های مختلف؛ از اقتصاد و سیاست و جامعه‌شناسی و روانشناسی بگریزد تا تاریخ و ادبیات و هنر و حتی فلسفه و حتی فلسفه‌ی دین. یک عده آدم ضعیف‌النفس هم دلباخته‌ی اینها شده‌اند و نگاه میکنند به ذهن اینها که ببینند چه می‌گویند؛ هر چه آنها گفته‌اند، برایشان میشود وحی مُنزل؛ این است که بد و غلط است. مثلاً چند تا فکر دارای اقتدار علمی، در یک نقطه‌ی دنیا به یک نتیجه‌ای رسیده‌اند، این معنایش این نیست که هر آنچه که آنها فهمیده‌اند، درست است! شما به مبانی خودتان نگاه کنید؛

بیانات در دیدار اساتید و دانشجویان دانشگاه امام صادق (علیه السلام)؛ ۲۹ دی ۱۳۸۴

مسئله، معیار صحت است. معیار صحت علم، نسبت آن با مبانی است. ممکن است علمی منجر به اخلاقی شدن افراد شود؛ از هر طریقی، چه اغوای رسانه‌ای، چه با داروی شیمیایی و چه غیر آن. آن علم، هر قدر هم که کارآمد باشد مادامی

که با مبانی ناسازگار باشد به آن صحت تعلق نمی‌گیرد. معیار صحت، نسبت با مبانی است و هر معیاری غیر آن، حتی کارآمدی در درجات بعدی قرار می‌گیرند. بر این اساس، درباره دانشمندی و نافع بودن می‌گویند:

اساتیدی هستند که فرآورده‌های اندیشه‌های غربی در علوم انسانی، بت آنهاست. در مقابل خدا میگویند سجده نکنید؛ اما در مقابل بت‌ها به راحتی سجده میکنند؛ دانشجوی جوان را دست او بدهی، بافت و ساخت فکری او را همان طوری که متناسب با آن بت خود او است، میسازد؛ این ارزشی ندارد و درست نیست. بنده به این طور افراد، هیچ اعتقادی ندارم. این استاد هر چه هم دانشمند باشد، وجودش نافع نیست، مضر است. همان

۴ رستاخیز علمی انقلاب ما در برابر روشنگری رنسانس آن‌ها

برای بحث بعدی، رهبری در دیدار دانشجویان سال ۹۰ می‌گویند:

مبانی علوم انسانی در غرب از تفکرات مادی سرچشمه میگیرد. هر کس که تاریخ رنسانس را خوانده باشد، دانسته باشد، آدمهایش را شناخته باشد، این را کاملاً تشخیص میدهد. خوب، رنسانس مبدأ تحولات گوناگونی هم در غرب شده؛ اما مبانی فکری ما با آن مبانی متفاوت است.

... ما میگوئیم علوم انسانی را یاد بگیریم تا بتوانیم شکل بومی آن را خودمان تولید کنیم و این را به دنیا صادر کنیم. بله، وقتی که این اتفاق افتاد، آنگاه هر يك نفری که از مرزهای ما خارج میشود، مایه امید و اتکای ما است. بنابراین ما میگوئیم در این علوم مقلد نباشیم. حرف ما در زمینه علوم انسانی

این است. **بیانات در دیدار جمعی از دانشجویان؛ ۱۹ مرداد ۱۳۹۰**

مبانی علوم انسانی در غرب از تفکرات مادی نشأت گرفته است. تفکر مادی در فلسفه غرب به رنسانس برمی‌گردد؛ جایی که غرب خود را از عالم غیب منقطع کرد و تحلیل‌های طبیعت‌گرایانه را پی گرفت. مبنای علمی غرب همین است؛ نفی غیب. با این توضیح، رهبری، انقلاب اسلامی را که مبنای او در علوم و به خصوص علوم انسانی ایمان به غیب بود، در برابر رنسانس می‌دانند. بر همین اساس در ابتدای بیانیه گام دوم می‌گویند انقلاب اسلامی دین و دنیا را در کنار هم مطرح کرد و آغاز عصر جدیدی را اعلام نمود.

اما نکته محلی تاملی در این بیانات وجود دارد که می‌فرمایند علوم انسانی را یاد بگیریم تا بتوانیم شکل بومی آن را خودمان تولید کنیم؛ اما این علوم انسانی غربی چه دارد که باید آن را بیاموزیم و نگه داریم؟ آن‌چه در علوم انسانی غربی هست و از رنسانس آمده است و مثبت است و ما نداریم، نگاه کمی است. در علوم انسانی غربی به تبع آن که آن‌ها پی‌آند تا همه علوم از جمله علوم انسانی را به فیزیک تقلیل دهند نگاه کمی به وجود آمده است. کمی کردن امکان تصرف به همراه می‌آورد و برای تصرف در هر چیز عددی بودن آن جنبه مهمی است.

۵ حتی حکمت متعالیه

رهبری در دیدار فضلالی حوزه علمیه سال ۸۹ می فرمایند:

قبلا هم ما گفتیم ستون فقرات حوزه های ما فقه است؛ اما این معنایش این نیست که ما به فلسفه احتیاج نداریم. امروز بیش از گذشته به فلسفه احتیاج داریم. **بیانات در دیدار جمعی از اساتید و فضلا و طلاب نخبه‌ی حوزه علمیه قم؛ ۲ آبان ۱۳۸۹**

و حتی در دیدار اخیر با برگزارکنندگان همایش حکیم زنوزی به امتداد فلسفه در سایر علوم اشاره کردند. در همان دیدار سال ۸۹ می گویند:

... ما می خواهیم عرض کنیم که این آزاداندیشی باید دامنه اش گسترده باشد. همانطور که فرمودند، در فلسفه، فرمایشات آخوند ملاصدرا و وحی منزل نیست. در فقه، فتاوای صاحب جواهر و شخصیتی مثل شیخ اعظم - که با وجود همه‌ی بزرگان و فقها، ما نظیر شیخ اعظم را از بعد از شیخ تا امروز دیگر نداریم - وحی منزل نیست؛ نه در فقه، نه در اصول. لذا در کردند، ایراد کردند، اشکال کردند، جواب دادند. بایستی این سنت در حوزه باشد. **همان**

یعنی اگر بخواهید وارد بحث علوم پایه و انقلاب علمی شوید حتی بخواهید از فلسفه هم شروع کنید، الزامی ندارد از صدرا و صاحب جواهر و ... شروع کنید.

۶ باید قله‌ها را بگیریم

اما درباره‌ی این سوال که آیا باید در همین علوم فعلی غربی با این مبنا حتما پیش برویم یا نه و چرا. ما یک وضع کنونی داریم و یک جامعه آرمانی داریم که جامعه ظهور است و دقیق هم نمی دانیم چیست. ما در گذار از این وضع به آن جامعه ایم. اما توجه کنید، که ما از اینجا می خواهیم شروع کنیم عبور کنیم. مهم است که کجا هستیم. اگر مدل را هم درست به دست آوریم و بچینیم اما نقطه اول را اشتباه بگذاریم مسیر را اشتباه خواهیم رفت. چون از این نقطه می خواهیم برویم، باید قله‌ها را بگیریم تا تسلط و اشرافی کامل بر علم امروز داشته باشیم. هیچ چیز را نباید از خودمان سلب کنیم.

باید قله‌ها را گرفت تا مسیر دانش را درست کرد. باید قله‌ها را بگیریم چون می خواهیم آن را توسعه دهیم؛ آن گونه که می خواهیم. علم یک جریان است، یک موجود زنده است و مرده نیست. باید سوار آن شد تا آن را مدیریت کرد. مدیریت دانش اما دو معنا می تواند داشته باشد. اولین معنا که به ذهن می رسد این است که مسیری را سخت کرد و مسیری را سهل. مثل آن که در دانشگاه به گروه فلسفه علم پول بیشتر داد یا به دانشکده برق و با این سخت-سهل کردن اراده‌ات را

برانی. این نوع مدیریت با سهل-سخت کردن مسیر تحقیق مهم است و حتی می‌تواند منجر به انزوای برخی مکاتب علمی و پژوهشی شود.^۱

نگاه دیگر به مدیریت علم آن است که پل‌ها را به دست گرفت و نسبت خود را با جامعه، با تاریخ و با مبانی تغییر داد. در بین مثال‌های متعددی که در این باره می‌شود زد، علوم شناختی به خاطر میان‌رشته‌ای بودنش و پررنگ بودن ارزش‌ها در آن مثال مهم‌تری است. علم برای علم معنا ندارد؛ علم برای توانایی است؛ اما توانایی برای چه؟ در حوزه علوم شناختی می‌خواهند انسان را تسخیر کنند با تصرف در ناخودآگاه فرد و با جبر. این تسخیر حالا می‌تواند چه با کار گذاشتن الکتروود در مغز به صورت کاملاً فیزیکی رقم خورد، چه با تبلیغات و رسانه و چنین رویکردهایی. با چنین مبنا، ایده و هدفی است که تحقیقات شکل می‌گیرد و علم راه خود را می‌سازد. حال ما می‌گوییم می‌خواهیم نه روی ناخودآگاه که روی خودآگاه فرد تاثیر بگذاریم و او را با فعل آزادی‌اش اخلاقی بار آوریم؛ همین تغییر نسبت ما با مبانی، جهت آن علم را در تحقیق و تحقق عوض می‌کند. این‌گونه نیست که برای علم مسیرهایی وجود داشته باشد و ما بین آن‌ها انتخاب می‌کنیم از کدام برویم، بلکه داریم خود مسیر تولید می‌کنیم و راه می‌سازیم.

۷ ما در گام دوم

باید از هر دو سمت حرکت کرد؛ یکی از سمت مبانی و یک از علم غربی و قله‌ها - همه آن - اما با نگاه به تاریخ‌مندی آن. آن‌چه غربی‌ها علم می‌نامند، برای مهم است؛ هرچند این اهمیت از جهت علم حقیقی بودن آن‌چه دارند نیست. کما این که رهبری پیروزی‌های ملی ورزشی را تبریک می‌گویند، هرچند نه از جهت صرفاً پیروزی و موفقیت که از جنبه‌های دیگری که مرتبط است با آن. در آن‌چه غرب علم می‌نامد رگه‌هایی از حقانیت در آن هست و در نتیجه در صورت تغییر قابل استفاده است، اگر مثل درختی باشیم که توانایی تبدیل و استحاله‌ی کود به سیب را داشته باشد. خلاصه آن که اولویت با تحول در حرکت علم است و باید دانست مبنا مهم است که بر اساس ارزش‌ها باشد، با این توجه که در این مبناها نیز جای تفقه هست.

^۱ در ریاضیات هم این مسئله وجود دارد؛ برای مثال توصیه می‌کنم کتاب «جامعه‌شناسی اثبات ریاضی» از آقای دکتر غلام‌حسین مقدم‌حیدری را بخوانید.